

یادداشت «شاهمامه»: از چند سالی در جستجوی این مصاحبه استاد بودیم. خانواده اش در جریان نا امنی های کشور و دشواری های آن روزگار مانند دیگر کتابها و آثار ارزشمند استاد شماره های مجله سبواون را نیز از دست داده بودند و مهاجرت کرده بودند. خوشحالیم که بعد از جستجوی زیاد بالاخره دریافتیم که نویسنده ارجمند ما دکتر صاحب سیاهسنگ شمار های مکمل مجله سبواون را دارند و بعد از تماس و عده دریافت و ارسال آن را نمود. با ابراز سپاس از ایشان که با حوصله مندی تمام کاپی صفحات را برای ما فرستادند و از دختر ارجمند استاد غضنفر ممنونم که در تهیه این برگه مرا یاری رسانید.

منیژه نادری مسوول بنیاد شاهمامه، هالند

www.shahmama.com



برگرفته از:

ماهنامه سبواون

شماره هفتم: میزان ۱۳۶۷

اکتوبر ۱۹۸۸

و شماره هشتم

عقرب ۱۳۶۷

نوامبر ۱۹۸۸

مصاحبه کننده: ظاهر ایوبی

بر قلله های دانش معاصر

زندگینامه پر افتخار دوکتور غضنفر پروفیسور افغانی

آفتاب میدرخشید و باغبان کهنسال در صحن انستیتوت دولتی طب کابل گل های رنگارنگ را آب میداد. من که کنار یکی از کردهای گل روی سبزه ها نشسته به دیوار سنگی تکیه داده بودم، به دنیای گلها به تابیدن آفتاب و به سبزه های زیبا می اندیشیدم. در این حال چشمم به دانشمند ستیغ میهن پروفیسور غضنفر افتاد که با گام های متین و استوار و با بکس دستی که برایش خاطر و همیشه نزدش موجود است، داخل طب کابل شده تا به صنفی رود و پیش از آمدن شاگردان عنوانها و فورمول های جدید را بر تخته بنویسد. دانستم با دیدن استاد چی حالتی به من دست داد که اندیشیدن در باره آفتاب گم شد و زندگینامه استاد مرا به خود مشغول ساخت.

گذشته های زندگی پروفیسور مانند رؤیایی از برابر ذهنم در چند لحظه محدود عبور کرد. آن گذشته های که پروفیسور گذشته در دیداری که با وی داشتم برایم قصه کرده بود. تصویرهای پرخاطره و فراموش ناشدنی چنین است:

شصت و دو (۶۲) سال پیش از امروز زمانی که شاه امان الله در کشور ما فرمانروایی داشت در فامیل یک دهقان تهیدست در ولایت لوگر در فامیل میر محمد سعیدکودکی زاده شد. این کودک را الفشاه نام گذاشتند و با تنگدستی پرورشش دادند.

وقتی به سن هفت سالگی رسید دلش هوای مکتب کرد. ولی درد ناداری از یک سو و تعصب پدر از جانبی مانع رفتن به مکتبش کرد. و او صبح های هر روز به جای راهی شدن سوی مکتب گوسفندانی را که پدر در خانه داشت می گرفت و به چرا میبرد. او خود قصه می کرد: ((پنجاه و سه سال پیش از امروز آنگاهی که صرف ۹ سال داشتم گوسفندان را لب دریایی که از نزدیکی قریه میگذشت برای چرانیدن برده بودم. خودم کنار دریا نشسته سنجید میخوردم و خسته های آنرا در بین آب می انداختم. یک وقتی متوجه شدم خسته را که به دریا می اندازم زیر آب رفته غرق می شود در حالی که در گوشه دیگرچوبهای به مراتب بزرگتر از خسته سنجید بالای آب شنا میکنند و غرق نمیشوند حیران مانده به فکر فرو رفتم. با خود گفتم: هر چیزیکه به مقایسه جسامت آن وزنش از وزن آب سنگینتر باشد غرق می شود و روزها به همین مساله می اندیشیدم.))

و این جرقه ای از درخشش یک استعداد نهانی بوده است که تابیدن آنرا حالا پس از ۵۳ میبینیم و احساس میکنیم.

و آنگاهی که او ۱۰ ساله شد بارها به این فکر افتاد که اجزای آب چیست؟ آیا آب اجزای آخری دارد؟ و خودش جواب میداده: اگر ما آب را بشکنانیم و بشکنانیم و بشکنانیم بالاخره به اجزای کوچکی تبدیل می شود که دیگر قابل تجزیه نیست.

و پروفیسور روزی برایم یاد آور شده بود: ((و اما پس از گذشت سالهای زیاد وقتی شامل صنف دهم شدم دانستم که کوچکترین اجزای مالیکول آب هایدروجن و اکسیجن است. یعنی آب بالاخره به اجزای غیر قابل تجزیه مالیکولی اش تبدیل میشود.))

اندیشیدن یک کودک ۹ ساله مکتب نخوانده روی یک قانون فزیک و تصور یک قانون مهم کیمیایی فزیک در ۱۰ سالگی آن هم از پی رمه گوسفندان درنگی میخواهد و تعجبی!

درنگ و تعجب برای دقت در بلندای استعدادش. پس از آن روزها واژه مکتب با زندگی اش آمیخت و بارهای باراز پدر خواست تا به مکتبش برد و شاملش سازد.

پدر که نه دخلی داشت و نه خواستی از رفتنش به مکتب گذشت و در عوض به مسجدش برد تا آنجا چشمش به خط آشنا شود. چند سال او در خانه خدا کلام مقدس، حافظ، چهار کتاب

و مثنوی را به تکرار خواند و این خوانش بار دیگر رگه های علاقه مندی اش را به مکتب بیشتر ساخت. تا آنکه اقبال بختش تابیدن گرفت و مسوولین مکتب ابتداییه کلنگار از موجودیت چنین طفلی در قریه سید محمود آگاهی یافتند.

به کمک پولیس منطقه به مکتب بردندش و شامل صنف اولش ساختند.

در این ایام او ۱۴ سال داشت.

ماهی نگذشته بود که معلمانش متوجه استعدادش شدند و ازش خواستند تا چند صنفی را امتحان سویه بدهد.

او حاضر شد و صنوف اول دوم سوم و چهارم را در مدت یکسال امتحان داده و شامل صنف پنجم گردید.

پروفیسور میگفت: «یادم میاید در روزهای که صنف سوم مکتب را میخواستم امتحان بدهم نقاله را گرفته زوایای مختلف را به خاطر آمادگی مضمون مثلثات اندازه می کردند. مجموعه هر مثلث را که اندازه نمودم ۱۸۰ درجه شد. بعداً مربع مستطیل و کثیر الاضلاع را چندین بار اندازه کردم ولی بازهم مجموعه سه زاویه ۱۸۰ درجه یا دو قائمه شد بالاخره این فورمول را طرح کردم:

هرگاه تعداد اضلاع یک شکل هندسی به عدد ۲ ضرب شود و بعداً عدد ۴ از آن تفریق گردد تعداد قائمه های آن شکل هندسی بدست میاید.

این فورمول را برای همصنفان و معلمانم نشان دادم و خیلی خوشحال بودم که فورمولی کشف کردم. اما سال بعد وقتی به صنف ششم رفتم دیدم در کتاب صنف ششم این فورمول وجود دارد. بسیار شرمیدم تا مبدا صنفی هایم فکر کنند که شاید آن فورمول را از کتاب صنف شش نقل کرده ام. اما خوشبختانه صنفی هایم آن گپ را فراموش کرده بودند «

و این سومین جرقه از درخشش آن استعداد نهانی بود که در ناخود آگاه خود با قوانین ریاضی و فزیک درگیر دار بوده است.

با به دست آوردن درجه اول شامل صنف ششم گردید. ولی در نیمه های این صنف آن شور پیشین از دلش به در شد. او شاید در اثر تلقین فامیل تصمیم گرفت مکتب را رها کند و به کشورهای اسلامی سفر نماید تا اساسات دین را فراگرفته و عالم دین شود.

ولی قسمتش یاری ندادش زیرا پانزده روز به درس نرفتن اداره مکتب را وا داشت تا توسط چپراسی به مکتب بیاورندش.

او که شرمش میامد پهلوی چپراسی قرار داشته باشد زیرا عموما شاگردان نالایق و مکتب گریز را چپراسی به مکتب میبرد. از کارگر مکتب خواهش کرد که کمی دورتر از او حرکت کند تا مردم متوجه نشوند.

بعد از ۱۵ روز غیرحاضری به درس رفت.

در شروع ساعت ریاضی همین که چشم معلم ریاضی به وی افتاد او را سر صنف خواسته با بسته ی ۱۲ دانه چوب تر کف پای جانانه دادش.

پروفیسور در این زمینه گفت: «برایم خاطره برانگیز است بعد از آن لت مفصل همینکه معلم مضمون درس را شروع کرد و یک سؤال را روی تخته نوشت و گفت: این سؤال را کی حل میکند و من به جرأت بدون آنکه خمی به پیشانی بیاورم برخاسته سؤال را مکمل حل کرده و دوباره به جایم نشستم.

معلم مضمون که خوشحالی فراوانی تسخیرش کرده بود نزد آمد رویم را بوسید و سیبی را که در دستش بود برایم داد رو به همصنفی هایم کرده گفت: ((این بچه یک بچه پدر کرده است ببینید همین لحظه او را لت کردم اما هیچ بروی خود نیاورد و دیگر اینکه بعد از ۱۵ روز غیرحاضری باز هم توانست بدون غلطی سؤال درس نو را حل کند. آفرین بچیم! «

پس از آن روز دیگر هرگز غیرحاضری نکرده و با درجه اول صنف ششم یعنی دوره مکتب ابتدائیه کلنگار را به پایان رساند.

از آنجا راهی کابل شد. علاقه داشت در لیسه استقلال شامل شود زیرا شنیده بود این لیسه شاگردان بسیار لایقی دارد ولی ضعف اقتصادی توانش نداد به جای لیسه استقلال شامل مکتب پرستاری شد چونکه این مکتب برای شاگردانش لیلیه ای داشت و ماهانه ۵ افغانی هم معاش.

درسهای مکتب پرستاری برای او بسیار اندک بود لذا در پهلوی این کتابهای درسی فاکولته طب کابل چون امراض ساری پرازیولوژی و غیره را مطالعه میکرد. روزی استاد ریاضی مکتب پرستاری او را در لیلیه مصروف خواندن کتاب فاکولته میبند ازش میپرسد:

- چرا درسهای مکتب را نمیخوانی؟

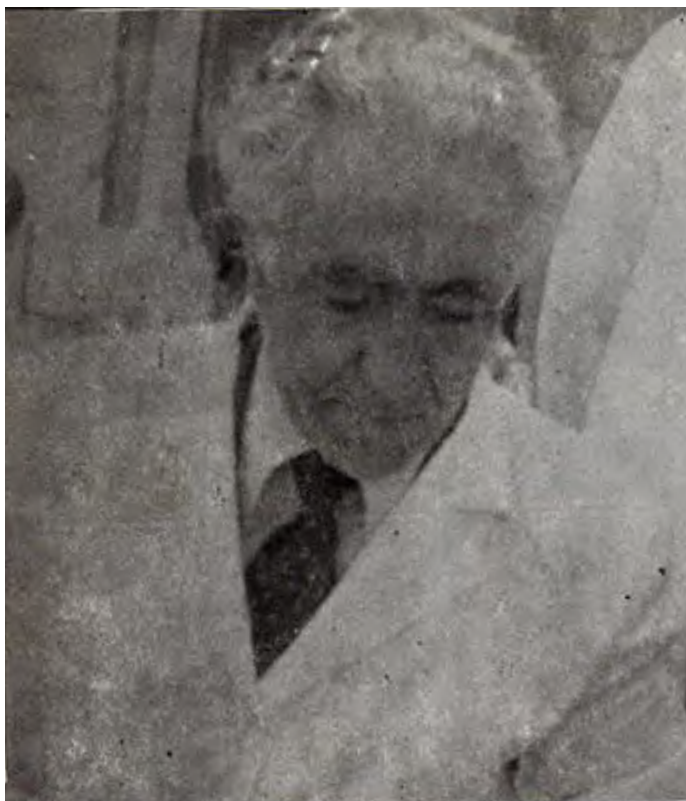
درسهای مکتب بسیار کم است و آنها را خلاص کردم.

استاد نظام الدین خان با شنیدن این گپ تعجب میکند در ضمن تشویق ازش میخواهد در اوقات فراغتش زبان انگلیسی بخواند تا استفاده بیشتر بتواند نه کتابهای را.

این سخن به دلش مینیشیند کتاب امراض ساری را دوباره به صاحبش بر میگردداند و با پس انداز کردن چند ماه معاش لیلیه برای خود کتاب خود آموز انگلیسی میخرد و آن را به کمک استادان مکتب تعقیب میکند.

علاقه اش به آموزش زبان انگلیسی بیشتر می شود تا آنجا که در ختم صنف هفت هنگامیکه رخصتی های زمستانی فرا میرسد از رفتن به خانه و دهکده اش میگذرد و میخواهد سه ماه رخصتی را کاملاً زبان بیاموزد ولی زود متوجه می شود که در زمستان لیلیه بسته است و چگونه میتواند نانش را بدست آرد.

تاثیر فراوانی دامنگیرش می شود روز بعد فکری به سرش میزند قلم و کاغذ میگیرد و عریضه یی به ریاست شفاخانه علی آباد مینویسد و تقاضا میکند تا در شفاخانه شاملش سازند صرف در



برابر سه وقت نان بدون معاش

سرطیب علی آباد دوکتور عبدالنعیم رسول امر میدهد و او در لابراتوار امراض داخله توظیف میشود.

یک ماه از کارش در لابراتوار نمیگذرد که این خاطره برایش ایجاد میگردد: ((تمام داکتران سرویس داخله که همه متخصص بودند پس از معاینه مریضان در اتاق لابراتوار که نسبتاً بزرگ بود مینشستند و در باره مریضهای شان صحبت میکردند .

یک روز داکتران راجع به یک مریض که میخواست باگرفتن تصدیق مبتلا بودن به مرض شکر میخواست از خدمت عسکری معاف شود صحبت میکردند.

یکی از متخصصین گفت: ((باوجودیکه معاینات لابراتواری مریضی را مثبت نشان میدهد اما نسبت اینکه اعراض و علائم مرض شکر نزد بیمار موجود نیست من فکر میکنم این مریض دروغ میگوید و برای فریب دادن ما در ادرار خود بوره می اندازد.

متخصصین دیگر هم تأیید کردند که شاید همینطور باشد. و من که در لابراتوار کار میکردم متوجه حرفهای داکتران بودم بدون آنکه به آنها چیزی بگویم اولاً ادرار این مریض را گرفته معاینه کردم دیدم مریضی شکر دارد.

بعداً ادرار یک شخص سالم را گرفته در بین آن قصدا بوره انداختم تا ببینم آیا باز هم نتیجه مثبت است. ولی با تعجب مشاهده کردم که اگر در بین ادرار بوره انداخته شود هیچ تعامل نمیدهد و نتیجه منفی میباشد.

فردای آن روز که باز دوکتوران در لابراتوار جمع شدند و در باره این مریض سخن را آغاز کردند من در بین صحبت آنها داخل شده و گفتم: این مریض صد فیصد مریضی شکر دارد.

همه از این حرفم به خنده افتاده گفتند:

او بچه تو هنوز صنف هفت مکتب هستی ترا به این حرفها چی غرض؟ فوراً قصه را برای شان تشریح نموده و نتیجه لابراتواری را نشان دادم. وقتی آنها عملاً نتایج تعامل بوره و ادرار را در تحت میکروسکوپ مطالعه نمودند سختم را تأیید کردند.

و چند روز بعد آن مریض با داشتن تصدیق بیماری شکر از شفاخانه مرخص و از خدمت عسکری معاف گردید. ((

وی در جریان کار لابراتوار و آموزش لسان ادامه داد. بعد از گذشت سه ماه بار دیگر مکاتب آغاز گردید و او در صنف (۸) به خوبی میتوانست انگلیسی صحبت کند.

در جریان این صنف پول معاشش (ماهوار ۵ افغانی) را جمع آوری کرده برایش یک جوره بوت خرید. خود میگوید: ((وقتی بوتهای نو را به پای کردم بسیار احساس خوشی برایم دست داد

در جریان راه رفتن چندین بار به بوت هایم نگاه کرده و از دیدن آن لذت میبردم زیرا اولین بار بود که بوتهای نو پوشیده بودم.))

در جریان صنف هشتم شاگردان مکتب پرستاری کارهای عملی شانرا در شفاخانه علی آباد انجام میدادند. و او در سرویس

عقلی و عصبی توظیف بود. یکی از پرستاران فرانسوی که در علی آباد کار میکرد از وی تقاضا نمود که پس از ختم مکتب جای

دیگر نرود و بیاید در سرویس عقلی و عصبی شامل کار شود. پس از آنکه در سال ۱۳۲۵ مکتب پرستاری را با درجه عالی به

پایان رسانید به اساس خواهش همان نرس به کار در سرویس صحت روانی علی آباد آغاز کرد.

آنجا ماهانه ۹۰ افغانی معاش و ۵۰ افغانی مسلکی داشت که ماه ۱۴۰ افغانی میشد.

در ختم هر ماه تمام پول معاشش را بدون آنکه یک افغانی هم برای خود بگیرد به فامیلش می فرستاد چون میدانست که پدرش

در وضع نا مساعد اقتصادی قرار دارد. و خودش از نان شفاخانه که رسماً برایش حواله بود استفاده

میکرد و لباسش را پدر تهیه میداشت. درضمن آنکه با مکالمه روزمره با آنها آهسته آهسته زبان

فرانسوی را آموخت نظر به استعدادش اجازه یافت که در پهلوی کارهای پرستاری با پروفیسوران افغانی و فرانسوی به

صنهای مختلفه طب کابل برود و درس استادان را فرا بگیرد. ولی این به طور پراکنده بود.

یک روز در صنف اول میرفت و روز دیگر در صنف ۳ و حتی در صنوف بالاتر (۴ و ۵) می نشست و به درس گوش فرا می داد.

در سرویس هم تا نیمه های شب برای مریضان خدمت میکرد. و آنقدر با صداقت کار مینمود که پس از رفتن سرپرستار فرانسوی

به کشورش وظیفه سرپرستاری سرویس را به او دادند. با صداقت کامل و صلاحیت زیاد به کارش دوام داد.

روزانه ۸۰ مریض عقلی و عصبی را شخصاً کنترل کرده و برای یک یک آن دواها را رسانده تطبیق میکرد و هرگز از این کار

یکنواخت خسته نشد.

سروکارش با مریضان از یک سو و دوکتوان از سوی دیگر علاقه مند مسلک طبابتش ساخت و تصمیم گرفته داکتر طب شود.

پس از دو سال کار پرستاری در علی آباد روزی از دوکتور عبدالرحمن محمودی که در سرویس عقلی و عصبی ایفای

وظیفه میکرد پرسید من چی وقت میتوانم مریضان را معاینه نموده نسخه بدهم؟ و داکتر محمودی گفته بود وقتی که فاکلته

طب بخوانی. راههایی را جستجو کرد تا شامل طب شود

او که مکتب را تا صنف ۸ خوانده بود باید صنف ۱۲ را ختم میکرد تا به طب گرفته میشد.

عریضه نوشت تا شامل شپی لیسه سید جمال الدین افغان شود.

بس از طی مراحل شامل شپی لیسه شد و همزمان از طرف روز به کار پرستاری در شفاخانه دوام میداد.

وقتی در شپی صنف های شان تعیین گردید همان سال به جزء یک نفر حاضر رشته ساینس نشد و صنف ساینس لغو گردید.

او مجبور صنف نهم را در بخش اجتماعیات خوانده ولی جالب اینکه در رشته اجتماعیات اول نمره عمومی کامیاب گردید.

سال آینده هم صنف دهم و یازدهم برای رشته ساینس وجود نداشته ولی او که تصمیمش را گرفته بود به وزارت معارف

عریضه داد که میخواهد صنف دهم و یازدهم ساینس را امتحان سویه بدهد و شامل صنف دوازدهم گردد.

وزارت امر داد و او در مدت دو هفته هر دو صنف را امتحان داده و باقی سال را در صنف ۱۲ درس خواند.

خودش یک خاطره ای را در جریان امتحان چنین بیان کرد: ((وقتی امتحانهای مضامین دیگر را سپری کردم و نوبت مضمون

فزیک رسید. همه برایم گفتند که این معلم بسیار سختگیر است شاید. ناکام شوی. اما من به این حرفها توجه نکردم به اداره

رفتم نزد استاد تا امتحان فزیک بگیرد. استاد که همان لحظه در صنف دوازدهم درس داشت و آنجا

مضمون مثلثات را تدریس میکرد، مرا به صنف ۱۲ ساینس برده پارچه امتحان و سؤالات را به من داد و خودش مصروف تدریس

شاگردان شد. من که در گوشه ای از صنف مصروف نوشتن جواب سؤالات

فزیک بودم یکبار متوجه شدم استاد در باره اندازه زاویه از شاگردان صنف ۱۲ سؤال میکرد:

زاویه را با چی اندازه میکنید؟

به درجه

به گراد

ولی استاد به تکرار میپرسید که در مثلثات اکثراً زاویه را به چی اندازه میکنند. همه شاگردان خاموش ماندند. استاد باز سؤال را

طرح کرد اما کسی جواب نداد.

من که نیمی از سوالهایم را حل کرده بودم قلم را گذاشته دستم را بلند کرده گفتم من بگویم؟
استاد که خیلی خنده اش گرفته بود گفت : بگو که بدلت آرمان نماند.

جواب دادم : در مثلثات اکثراً زاویه را با رادیان اندازه میکنند. با شنیدن این جواب استاد خیلی خوشحال شد نردم آمد پارچه ام را گرفته گفت برو بچیم کامیاب شدی پارچه ات را بده و روز بعد آن شاگردان همصنفی هایش بودند
ولی او که فکر کرد احتمال دارد از شپی لیس به طب شاملش نکنند پس از چند روز درسی در صنف ۱۲ شپی لیس به عنوان وزارت معارف عریضه ای دیگر نوشته تقاضا کرد در یکی از لیس های دیگر ن مثلاً (لیسه حبیبیه) شاملش سازند.

شاگردان لیس حبیبیه آنوقت توسط استادان افغانی و امریکایی تدریس میشدند و سطح آموزشی در سطح عالی قرار داشتند. مدیر مکتب ((دارسن)) نپذیرفت که شاگرد شپی لیس به صنف ۱۲ لیس حبیبیه شامل شود. لذا تصمیم گرفتند که صنف ۱۱ و ۱۲ را امتحان بگیرند.

او حاضر امتحان شد و با بدست آوردن نمرات عالی شامل صنف دوازدهم گردید.

در صنف شان ۲۶ نفر درس میخواندند و قرار چنین بود که هر کسی به درجه اول الی سوم دست یابد به خارج فرستاده می شود.

در ختم سال از ۲۶ نفر صرف ۸ نفر کامیاب شده بودند و او در آن میان دوم نمره بود.

میخواستند به رشته انجینیری به خارجش بفرستند. ولی از بخت نیک در این فرصت وادی هلمند از وزارت معارف تقاضا کرد که چند سال بعد برای شفاخانه تحت ساختمان خود به داکتر ضرورت دارد.

لذا وزارت او را (به گفته خودش که نیمچه داکتر بود) با دو تن دیگر به طب کاندید کرد و به پوهنتون امریکایی بیروت به لبنان فرستاده شد.

در پوهنتون مذکور چنان بود که محصلان کاندید به طب باید دو فاکلته بخوانند سه سال ساینس و ۵ سال طب.

در میان هزاران محصل ۶۰۰ نفر کاندید طب شدند و شامل فاکولته ساینس گردیدند که در آن جمله ۱۸ محصل افغانی شامل بودند.

در ختم سال اول نتایج امتحانات تمام محصلان که از کشورهای مختلف آنجا آمده بودند ارزیابی گردید و در نتیجه از میان هزاران محصل از ۵۰ کشور جهان افغانستان حایز مقام اول گردید.

و بعد از آن هر سال که محصلان خارجی به این پوهنتون شامل میشدند ا زانها امتحان دخول گرفته میشد به جز شاگردان لیس حبیبیه افغانستان.

غضنفر در آنجا ۸ سال تحصیل کرد و در ضمن درس فعالیتها و تحقیقات متعدد علمی را انجام داد که چند تای آن قرار زیرین یاداشت میشود:

۱- تجربه عملی برای تعیین ثابت (پلانک) با تطبیق معادله فوتو الکترونیک (انشتاین)

۲- تعیین ارسینیک در جگر در واقعات تسممات با این دو ماده و در یافت تشابه تعاملاتی بسموت و فاسفور در این نوع تسممات.

۳- در یافت علت رسوب فوسفوت در مغز

۴- ساختن PH میتر(?) و نصب آن در جریان خون مریضان در عملیاته های بزرگ از آن جمله عملیاته های جراحی قلب.

۵- اجرای تست (دیزمپلازما) در مریضان محرفه و سیروز که از نتیجه سوء جذب غذایی تولید شده بود.

۶- در یافت تأثیر (پی ها) (تیزابیت و قلویت بالای جذب آهن در معده و روده ها).

۷- تعیین (اپیتولین) در پلازما و ادرار

س- محترم دوکتور غضنفر لطف نموده بگوئید به کدام زبانها آشنایی دارید؟

ج- من به این هفت زبان میتوانم تکلم کنم و بنویسم:

دری پشتو انگلیسی عربی روسی فرانسوی و آلمانی

س- ببخشید آیا گفته میتوانید که جالبترین خاطره تان در طول دوره تحصیل شما در پوهنتون امریکایی بیروت ؟

ج- بلی جالبترین خاطره ها اینهاست:

۱- من با وجودیکه محصل صنف سوم فاکولته طب بودم در گروه معالجوی و تحقیقاتی پروفیسوران عضویت داشتم

۲- در یکی از روزها یک زن جوان فرانسوی را که میخواست با خوردن دواهای زیاد خواب آور میخواست خودکشی کند و دوکتوران شفاخانه فرانسویها در بیروت نظر داده بودند که این زن تلف شده و هیچ امکان تداوی آن نیست به حالت کوما به شفاخانه مربوط پوهنتون ما آوردند آن هم به خاطری که در سردخانه شفاخانه نگهداری گردد تا جسد آن الی انتقال به فرانسه خراب نشود.

وقتی این زن را به شفاخانه ما آوردند پروفیسوران گروه تحقیقاتی و معالجوی با هم مشوره کردند: از آنجای که مریض به احتمال قوی تلف می شود بیایید ما هم آخرین تلاشهای خود را برای نجاتش انجام بدهیم تا اگر کمکی بتوانیم. همه قبول کردیم.

مریض را ساعت ۷ شام به عملیاتخانه انتقال داده تداوی را آغاز نمودیم .

بعد از چندین ساعت تلاش و تکمیل معاینات لابراتواری یکبار پروفیسوری که رهبری گروه را به عهده داشت با ابراز تاءسف

درجه اول نمره عمومی به پایان رساند و در همین سال عازم آمریکا گردید تا به تحصیلات عالیتر بپردازد.

او بعداً چنین افزود:

بعد از فراغت از پوهنتون آمریکایی بیروت در پوهنتون هارورد آمریکا به حیث معاون تحقیقات مقرر شدم.

تحقیق اول من در مورد تأثیر چارج برقی در مالیکول بالای استحکام رابطه کاربن با هایدروجن در همان مالیکول بود.

نتیجه مطالعات در دو نشریه بین‌المللی به

چاپ رسیده است.

پژوهش دیگر در مورد جدا کردن انزایم (کاربونیک انهایدراز) کرویات خون انسان و تعیین مقدار ساختمان حلزونی آن بود.

به این ارتباط برای پنج هزار دانشمند خارجی کنفرانس دادم. در سال ۱۳۴۱ به کابل برگشتم و به حیث پوهندوی در شعبه بیوشیمی فاکولته طب شامل کار شدم که تا سال ۱۳۵۰ آن سمت را بدوش داشتم.

درین مدت روی هیموگلوبین های غیر طبیعی تحقیقات نمودم که منتج بدریافت مبلغ (۲۰۰۰۰) دالر گردید. تمام این پول را برای تجهیز شعبه بیوشیمی سامان و لوازم خریداری کردم که تا حال موجود است.



گفت: ما این مریض را نجات داده نمیتوانیم زیرا تمام کمکها اگر از دست ما ساخته باشد اجرای دو کار مشکل از توان ما نیست. یکی آنکه (پی ایچ) خون این مریض را الی ختم عملیات هر لحظه بدون وقفه کنترل کرده نمیتوانیم و دوم دستگاهی را که خون را تصفیه میکند طوری که لازم است مراقبت نمی‌توانیم زیرا در هر ساعت باید ۲۰۰ لیتر مایع تبادل کند.

همه گروپ غمگین شدند اما من که قبلاً در این زمینه‌ها تحقیقاتی انجام داده بودم

برای پروفیسور گفتم: اجرای این دو کار را من به عهده میگیرم. پروفیسور و تمام اعضای گروپ خیلی‌ها خوشحال شدند.

مجدداً کار تداوی را که ساعت ۷ شام آغاز نموده بودیم دوام دادیم مریض که کاملاً در حالت کوما عمیق قرار داشت ساعت ۴ صبح چشمانش را باز کرد ساعت ۱۱ قبل از ظهر توان گپ زدن یافت و ساعت ۵ عصر روی بسترش نشسته با ما صحبت میکرد. پس از آنکه او از شفاخانه رخصت شد و از عمل خودکشی‌اش هم سخت پشیمان و از جانبی خبر شده بود که دشوارترین کار نجات او را من انجام داده‌ام هر هفته به دیدن می‌آمد و دسته گلی تقدیم میکرد.

دوکتور غضنفر در سال ۱۳۴۰ پوهنتون آمریکایی بیروت را به



توضیح این عکس را در آخر از قلم محترم داکتر عبدالغفور غزنوی ملاحظه فرمایید.

همچنان دستگاه سیروم سازی را در شفاخانه علی آباد (با پول شخصی) همراه با دستگاه تهیه واکسین به مبلغ (۳۰۰۰۰) دالر خریداری و نصب کردم که از سال ۱۳۴۶ تا اکنون حیات هزاران هموطن مارا از مرگ نجات داده است.

در طول این سالها بحیث آمر مرکز تحقیقات علمی پوهنتون کابل و مدیر تدریسی پوهنتون طب نیز ایفای وظیفه کرده ام. از سال ۱۳۵۱ برای مدت دو سال ریس مؤسسه صحت عامه بودم که در این جریان به تعداد ۴۶ لابراتوار در شفاخانه ها و مراکز صحتی فعال ساختم.

سالهای ۱۳۵۳ الی ۱۳۵۵ را بحیث ریس پلان وزارت صحت عامه ایفای وظیفه نمودم که در آن مدت شفاخانه جهوریت شفاخانه ولادی ملالی زیژنتون ستات مرکزی وزارت صحت عامه و مکتب نرسنگ را تهاداب گذاشتم.

سال ۱۳۵۵ الی ۱۳۵۹ به حیث ریس امور فارمسی وزارت صحت عامه اجرای وظیفه کردم که در این مدت یک تعداد دواخانه های دولتی را ایجاد نمودم زیرا هنوز در مقابل اکثر شفاخانه ها دپیوی ادویه وجود نداشت .

همچنان پلان تولید تورید ادویه را به کشور از مبلغ نیم میلیون افغانی به شش میلیون افغانی بلند برده و نیز پلان ادویه جنریک را که قبلاً طرح شده بود به معرض اجرا قرار دادم. در ۱۱ اسد سال ۵۷ زندانی شدم طوریکه ۲۵ روز مکمل تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشتم و در اثر آن یک انگشت دستم شکسته است. (پروفیسور انگشت متوسط دست چپش را به من نشان داد که از اثر شکستگی در آن سوء شکل ایجاد شده است) .

در اواخر سال ۱۳۵۹ بار دیگر برای مدت شش ماه زندانی شدم. از سال ۱۳۶۰ تا کنون به حیث استاد در فاکلته طب کابل ایفای وظیفه میدارم و در پهلوی آن جهت رشد امور صحت عامه کشور مصروف فعالیتهاى طبی در سطح ملی و بینالمللی هستم.

س- شاغلی پروفیسور شما اخیراً تحقیق علمی یکی از دانشمندان آمریکایی را تصحیح نموده‌اید اگر در زمینه توضیحات ارائه بفرمایید.

ج- هنگامیکه چاپ سیزدهم کتاب فیزیولوژی طبی (؟) ... (Medical Physiology V. Mount) که یک دانشمند سابقه دار آمریکا بوده و در مطالعات فیزیولوژی سیستم عصبی در تمام دنیا رقیب ندارد به دستم رسید و آنرا مطالعه کردم در یکی از مباحث آن متوجه اشتباهاتی شدم. مدتی روی آن مبحث مطالعاتی نموده سپس نتیجه درست آنرا از طریق پست به مؤلف فرستادم.

س- اگر در مورد مبحث یاد شده روشنی بیاندازید؟
ج- من مبحث اساسات ریاضی فزیولوژی حجره را که نویسنده در مورد اشتباهاتی داشت و بیش از ۳۰ صفحه را احتوا میکرد تصحیح نمودم

س- واکنش نویسنده در زمینه چی بود؟

ج- پس از ارسال تصحیح آن نوشته مؤلف مذکور نامه یی برابم فرستاد و در ضمن تشکر وعده داده بود که در چاپ



آینده این اصلاح را در نظر خواهد گرفت.

با سعی و تلاش پروفیسور غضنفر نخستین مرکز طباعت عصری و مجهز از طریق سازمان صحتی جهان به انستیتوت طب کمک گردید که یکی از مجهزترین مطابع در کشور میباشد. این مطبعه قدرت چاپ بیش از ده هزار صفحه را در یک ساعت به شکل رنگه دارا بوده و اکثر قسمت‌های آن بوسیله کمپیوتر اجرای فعالیت میدارد. پروفیسور عزیز ما غضنفر بیش از ۲۵۰۰۰۰۰ دالر برای مطبعه طب کمک جهانی جلب کرده است.

دانشمند بی همتای کشور ما پوهاند دوکتور غضنفر فعلاً هم علاوه برآنکه به حیث استاد و آمر دیپارتمنت بیوشیمی انستیتوت طب کابل ایفای وظیفه میدارد در زمینه‌های متعدد دیگر فعالیت‌های چشمگیری دارند که در این زمینه‌ها بهتر است حرف‌های چند تن از استادان را بخوانیم:

پوهنوال دوکتورسید حسن بها رئیس انستیتوت طب کابل: محترم پوهاند غضنفر یکی از استادان لایق کارفهم و پرتلاش انستیتوت طب بوده و وظیفه شناسی و حاضر شدن به موعده معینه در کمیسیون‌های رهبری انستیتوت و شورای علمی یکی از خصائص مهم شان میباشد. ایشان نه تنها در حیات علمی و تربیوی انستیتوت طب کابل بلکه در اکثر وظایف علمی و تحقیقاتی خارج انستیتوت هم همکاری دارند که از آن جمله رهبری پروژه ملی مواد آموزش صحتی مربوط وزارت صحت عامه و لابراتوار ایدس است. دوکتور غضنفر همین اکنون ریاست کمیسیون تجدید نظر بر درس انستیتوت دولتی طب کابل را به عهده دارد.

شمه ارغندیوال آمر کتابخانه طب کابل:

استاد گرامی دوکتور غضنفر در ترتیب و تنظیم کتابخانه انستیتوت طب کابل سعی و تلاش زیاد به خرج داده و تمام کتاب‌ها را مطابق به نورم بین‌المللی کتگوری نموده که به همین لحاظ کتابخانه انستیتوت طب کابل به حیث کتابخانه ریفرنس صحتی ملی از طرف سازمان صحتی جهان شناخته شده است.

کتابخانه طب کابل از برکت پروفیسور غضنفر فعلاً با داشتن یک صد و شصت و چهار هزار کتاب علمی از جمله معتبرترین کتابخانه‌ها در کشور میباشد. (پایان مصاحبه)

محمد معصوم احمدیار مدیر عمومی مطبعه طب کابل:



یادداشت: از اینکه این مصاحبه از مجله سیاوون بدست آمده و احتمال دارد در بازتایپ اصطلاحات طبی اشتباهی وارد شده باشد، لازم میبینیم که اصل مصاحبه را همانگونه که بدست ما رسیده نیز در اینجا ضمیمه سازیم.

پر قلعه‌های دانا

زنده‌آینامه پرافتخار دواکتور غصنفر پروفیسور افغانی

آفتاب می درخشید، باغبان
که نسال در صحن انستیتوت
دولتی طب کابل گل‌های
رنگارنگ را آب می داد.
من که کنار یکی از کرد‌های
گل بر روی سبزه‌ها نشسته بودم
- یوار سنگی تکیه داده بودم
به دنیای گلها، به تابیبند ز
آفتاب و به سبزه‌های زیبا می
اندیشیدم. در این حال چشمم
به دانشمند سترگه میهن، پرور-
فیسور غصنفر افتاد که با کلم‌های
شین راستوار و با کسرستی که
برایش خاطره است و همیشه
نزدش موجود، داخل طب کابل
شد تا به صنفی رود و پیش از آمدن
شاگردان، عنوان هاورفورمولهای



نوشتار :
ط . ایسی

پروفیسور غصنفر اخیراً تحقیق علمی یک دانشمند امریکایی را رد نمود که توسط وی مورد تأیید قرار گرفت

در میان کشورهای جهان افغانستان جایز مقام اول گردید

مقایسه دانش معاصر

مفتقر به و فیسور افغانی

آفتاب می درخشید ، باغبانی
 که سال در صحن انستیتوت
 دولتی طب کابل گل های
 رنگارنگ را آب می داد .
 من که کاریکی از کرد های
 گل بر روی سبزه ها نشسته بودم
 - یوار سنگی تکیه داده بودم
 به دنیای گلها ، به تابیدن
 آفتاب و به سبزه های زیبا می
 اندیشیدم . در این حال چشم
 به دانشمند سترگه میهن ، پرور -
 فیسور خضنفر افتاد که باگام های
 شین و استوار رویا بگردستی که
 برایش خاطره است و همیشه
 نزدش موجود ، داخل طب کابل
 شد تا به صفتی رود و پیش از آمدن
 شاگردان ، عنوان ها و فرمولهای

نوشته :
 ط . ایسی

مفرد اخیراً تحقیق علمی یک
 توسط وی مورد تأیید قرار گرفت

فانستان جایز مقام اول گردید

میرسد بد را بر تخته بنویسد .
 تا انستیم باد بدن استاد
 صخر چه حالتی به من دست
 داد که اندیشیدن درباره آفتاب
 پرورش شد و زندگینامه استاد
 کتب را به خود مشغول ساخت .
 گذشته های زنده کسی
 بیسیور ، مانند رویای از برابر
 بوده ، ذهن در چند لحظه
 جدید عبور کرد .
 آن گذشته ها که بیسیور
 نگاشته در یاداری که باقی
 باقیمانده برایم قصه کرده بود
 آن تصویرهای پر خاطره و فراموش
 ناشدنی چنین است :

۶۶ سال پیش از امروز
 آنگاهی که شاه امان الله
 در کشور ما فرمانروایی
 داشت ، در نامیل یک دهقان
 عیادت در ولایت لوگر در خانه
 حمد سعید ، کودکی زاده شد .
 این کودک را (الفشاً) نام
 گذاشتند و با تنگستی پرورشش
 دادند .

وقتی به سن ۷ سالگی رسید
 دانش هوای بکب کرد ، ولی در
 ناداری از کسور تعصب پدر
 روحانی مانع رفتن به مکتبش
 شد ، و اوصاف های هر روزی
 حای راهی شدن سوزی مکتب ،
 گوسفندانی را که پدر در خانه

داشت می گزید و به چرای برد .
 او خود قصه می کرد :
 (۵۳ سال پیش از امروز ،
 آنگاهی که صرف ۹ سال داشتم
 گوسفندان را لب دریای که
 از نزدیکی قره می گذشت
 برای چرانیدن برده بودم ، خورم
 کنار دریا نشسته سنجدمی خوردم
 و خسته های آنرا در بین آب می
 انداختم ، یک وقتی متوجه شدم
 خسته را که به دریای اندانم
 زوآب رفته غرق می شود در حالی
 که در گوشه ، دیگر چوب های
 به مراتب بزرگتر از خسته سنجدم
 بالای آب شناسی کشد و غرق نمیشود)

حیرت
 باخ
 مقاب
 آنقا
 می
 می
 یک
 که
 می
 با
 آ
 ۳



دانشمندی که بده ایمان دشمنی میگوید و
 صفت مکتب را در مدت سال خوانده است

دید را بر تخته بنویسد .
 دانستم بادیدن استاد
 چه حالتی به من دست
 آمد پیشدن درباره آفتاب
 هم شد وزندگینامه استاد
 ای به خود مشغول ساخت
 گذشته های زنده کسی
 سوره مانند رویای از برابر
 از هنر در چند لحظه
 بد عبور کرد .
 آن گذشته ها که برونیسور
 گذشته در دیداری که باقی
 تم برایم قصه کرده بود
 تصویرهای پر خاطره و فراموش
 نمی چنین است ؟

۶۲ سال پیش از امروز
 می که شاه امان الله
 کشور ما فرمانروایی
 است ، در نامیل یک دهقان
 دست در ولایت لوگر در خانه
 د سعید ، کودکی زاده شد .
 این کودک را (الفشاً) نام
 داشتند و تا تنگ سنی پرورشش
 نند .
 وقتی به سن ۲ سالگی رسید
 شن هوای مکتب کرد ، ولی در د
 اری از کسب تعصب پدر
 بانی مانع رفتن به مکتبش
 . و اوصیح های هر روزی
 ای راهی شدن سوی مکتب ،
 سفند آنی را که پدر در خانه

میداده : اگر ما آب را بشکاتیم و
 بشکاتیم و شکاتیم بالاخره به
 اجزای کوچکی تبدیل می شود که
 دیگر قابل تجزیه نیست .
 و برونیسور روزی برایم
 یاد آورنده بود :
 (. . . و اما پس از گذشت
 سال های سال ، وقتی شامل
 صفت دم ندم دانستم که
 کوچکترین اجزای مالیکول آب -
 هایدروجن و اکسیجن است .
 یعنی آب بالاخره به اجزای
 غیر قابل تجزیه مالیکولی این
 تبدیل می شود .)
 بقیه در صفحه (۱۰۶)

حیران مانده به فکر فرو رنتم .
 با خود گفتم : هر چیزی که به
 مقایسه جسامت آن ، وزنش
 از وزن آب سنگینتر باشد غرق
 می شود و روزها به همین سالیه
 می اندیشیدم .)
 . . . و این جرعه از درخشش
 یک استعداد نهانی بوده است
 که تا به دن آنرا حالا پس از ۵۳ سال
 می بینیم و احساس می کنیم .
 و آنگاهی که او ۱۰ ساله شد
 بارها به این فکر افتاد که اجزای
 آب چیست ؟ آیا آب اجزای
 آخری دارد ؟ و خودش جزو آب

داشت می گرفت و به جرمی برد
 او خود قصه می کرد :
 (۵۳ سال پیش از امروز
 آنگاهی که صرف ۹ سال داشتم
 گوسفند آن رالپ دریای که
 از نزدیکی قره می گذشت
 برای چرانیدن برده بودم .
 خوردم کنار ریانشسته سنجدم می خوردم
 و خسته های آنرا در بین آب می
 انداختم . یک وقتی متوجه شدم
 خسته را که به دریای اندام
 زیر آب رفته غرق می شود در حالی
 که در گوشه دیگر چوب های
 به مراتب بزرگتر از خسته سنجدم
 بالای آب شنایم کشد و غرق نمی شود)

اند بشید ن یک کونک ۱
سالہ مکب نخواندہ، روی یک
قانون فزیک و تصویک قانون
معم کیمیای فزیک در ۱۱ سالگی
آئم ازین رمہ کوفتند ان، -
فرتگی می خواهد و تعجبی

درنگ و تعجب برای دست
در پلند ای استعدادش
پس باقی روزها، و از مکب
بازندہ گیش امتیخت و بارهای بار
ازید رخواست تاہ مکبش سرد
و شاملس سازد .

بدرکہ نہ دخلی داشت
ونہ خواستی، از رفتن بہ مکب
گذشت و در عرض بہ مسجدش
برد تا آنجا چشمش باخط آشنا
شود .

چند سال اود رخانہ خدا،
کلام مقدس را، حافظ را، چار
کتاب را و مثنوی را بہ تکرار خواند
و این خوانش بارہ پگرکہ ہای
علاقہ مندی این را بہ مکب بیشتر
ساخت . تا آن کہ انبال بختش
تا بید ن گرفت و مسوولین مکب

ابتدا بہ کلنگار از موجودیست
چنین طفلی در قریہ سید محمود
آگاہی یافتند .
بہ کلک بولیس منطقه بنکب
برد نخواست شامل صنف اولش
ساختند .

در این ایام او ۱۴ سال
داشت .
ماہی نگد شتم بود کہ معلمانش
متوجہ استعدادش شد نہ
وازش خواستند تا چند صنفی را
امتحان سوہ بہ ہد .

او حاضر شد و صنف اول، در
سم و چہارم را در مدت یکسال
امتحان دادہ شامل منصف
پنجم گردید .

برونیسوری گفت :
(۱) یاد مں آید در روزہای کہ
صنف سم مکب را می خواستم
امتحان بدم ، مقالہ را گزینتم
زویای مختلفہ را بہ خاطر امانگی
مضمون مثلثات اند از مں کردم .

مجموعہ ہر مثلث زاگہ اندازہ -
تصویر ۱۸۰ درجہ شد .
بعد از مرجع مستطیل و کثیر -
الفلمی ہارا چند بین باراندازہ
کردم ولی باز مں مجموعہ ہا زاویہ
۱۸۰ درجہ یاد و قایمہ شد .
بالاخرہ این فورمول را نیز خود
طن کردم :

ہر گاہ بہ تعداد اضلاع
یک مثلک ہندسی عدد ۲ ضرب
شود و بعد از عدد ۴ از آن تفریق
کردم تعداد قایمہ ہای آن
شکل ہندسی بہ دست مں آید .
این فورمول را برای ہضتیا ن
و معلما ن نشان دادم و خیلی
خوشحال بودم کہ فورمولی کشف
کردم لم اما سالی بعد وقتی
بہ صنف ششم رفتم دیدم در -
کتاب صنف ششم این فورمول
وجود دارد . بسیار شرمیدم تا
مباد اصنفی ہام فکر کنند کہ شاید
آن فورمول را از کتاب صنف ششم
نقل کردہ ام اما خوشبختانہ
صنف ہام آن گپ را فراموش کردہ
بودند .

و این سومین جرقہ از در -
خشن آن استعداد نہانی بود
کہ در ناخود آگاہ خود با قوانین
ریاضی و فزیک درگیر مں شدم
است .

با بہ دست آوردن درجہ
اول شامل صنف ششم گردیدم .
ولی در نیمہ ہای این صنف ، آن
شور پیشین از دل مں برد
اوشاید در اثر تلقین ناممیل
تسم گرفت مکب را رها کند و بہ
کشورہای اسلامی سفر نماید
تا اساسات دین را فراگرفته
(عالم دین) شود .

ولی قسمتش یاری نہ دادش
زیرا بآن روزہ درس نرفتند ،
اندازہ مکب را واداشت تا توسط
(چپہ راسی) بہ مکب بیسا
رودش .

او کہ شرم مں آمد بھلوی
(چپہ راسی) قرار داشتہ باشد ،
زیرا عمو مں شاگرد ان نالایق
و مکب گریزا (چپہ راسی) بھکب

مں برد ، از کارگر مکب خواہش کرد
کہ کمی دورتر از او حرکت کند تا مردم
متوجہ نہ شوند .
بعد از ۱۵ روز غیر حاضر مں
بہ در سرفت .
در شروع ساعت ریاضی ہمین
کہ چشم معلم مضمون بہ وی افتاد
اورا سر صنف خواستہ و بایستہ
۱۲ دانہ چوب تر، کف بایسی
جانانہ دادش .

برونیسور در این زمینہ گفت :

(۱) برای خاطرہ برانگیز
است کہ بعد از آن لت مفصل
ہمین کہ معلم مضمون درس را
شروع کرد و یک سوال را روی تخته
نوشت و گفت : این سوال را کسی
حل مں کند . مں با جرات بدون
آن کہ خی بہ پیشانی بیسام

برخاستہ سوال را مکمل حل کردہ
و بارہ بہ جام نشستم .

معلم مضمون کہ خوشحالی
فراوانی تشخیص کردہ بود
نزد مں آمد ، روی او رسید و سبب را
کہ درہ شش بود برای مں داد و بہ
ہصنفی ہام کردہ گفت :

(۱) این چپہ یک چوہ بدتر کردہ
است . ببینید ہمین لحظہ اورا
لت کردم ، اما ہیچ بہ روی خود
نیارون و دیگر این کہ بعد ازہ روز
غیر حاضر مں باز مں توانست بدون
غلطی سوال درس را حل کند .
آخرین بچہ .

پس از آن روز دیگر ہرگز
حاضر مں نکرد . با درجہ اول صنف
ششم یعنی دورہ مکب ابتدا ایہ
کلنگار را بہ پایان رساند .

از آنجا راہی کابل شد . علاقہ
داشت در لیسہ استقلال شامل
شود زیرا شنیدہ بود این لیسہ
شاگردان بسیار لایقی دارد . ولی
نفع اقتادی توانش نہ داد .

بہ جای لیسہ استقلال شامل
مکب پرستاری شد ، چونکہ این
مکب برای شاگردانش لیلیہ
داشت و ما ہوارہ افغانی ہم
معاش .

درس ہای مکب پرستاری -
برای او بسیار اندک بود

لذا در ہلوی این کتاب ہای
درسی فا کولتہ طب کابل چون
امراض ساری ، بزازتولوی وغیرہ
را مطالعه مں کرد .
روزی استاد ریاضی مکب
پرستاری اورا در لیلیہ مصروف
خواندن کتاب فا کولتہ مں بیند ،
از مں پرسد :

- چرا درس ہای مکب ریاضی
خوانی ؟

- درس ہای مکب بسیار کم
استہ انعاما ر خلاص کردہ ام .

استاد نظام الدین خان
باشنیدن مں این گپ تعجب مں کند .
در ضمن تشویق از مں خواہد
در اوقات فراغتش زبان انگلیسی
بخواند تا استفادہ بیشتر بتواند ،
نہ کتاب ہای فا کولتہ را .

این سخن بہ دل مں شنید
کتاب امراض ساری را در بار مں
صاحبش بر مں گرداند و بایس
اند از کردن چند ماہ معاش
لیلیہ برایش کتاب خود آموز
انگلیسی میخرد و آنرا بہ کسک
استاد ان مکب تعقیب مں کند .

علاقہ این بہ آموزش زبان
انگلیسی بیشتر مں شود تا آنجا کہ
در صنف ۷ گاہی رخصتی ہای
زمستانہ تمام رسد از رفتن بخانہ
وند ہنگہ اش مں گذرد و مں خواہد
سہ ماہ رخصتی را کاملہ زبان
ببازرد . ولی زود متوجہ مں شد کہ
در زمستانہ لیلیہ بستہ است
و او چگونہ مں تواند نانش را بدست
آرد .

تا مں فراوانی د انگلیس مں
مں شود .
روز بعد فکری بہ مں مں
زند ، قلم و کاغذ مں گیرد چہ نیمہ
بر ریاست نقاشخانہ علی آباد مں
نویسد و تقاسمی کند در نقاشخانہ
شامل سازند صرف در برابر
سہ وقت نان بدون معاش
مضطرب علی آباد و کشور
عبد الغیوم رسول امر مں ہد
و او در لابراتوار امر را داخلہ
تولای مں شود .

یک ماہ از کارش در لابراتوار

از -
سد -
بر -
نداره
به زاویه
سد -
د خود
سلاع
ضرب
ن تریخ
ای آن
می آید
شعبان
بسی
کشف
سی
در -
سالی
م تا
ه شاپد
شنس
تسه
ش کرده
در -
می بود
بوانس
بند
جسه
بید
آن
بیل
سه
سه
مالت
سن
سط
یا
سری
سد
بیت
مکتب

می برد ، از کارگرمکب خواهند کرد
که کسی در روز ترازا و حرکت کند تا مردم
متوجه نشوند .
بعد از ۱۵ روز غیر حائسری
به درس برود .
در شروع ساعت ریاض همین
که چشم معلم مضمون به بی انتا د
اورا سرصف خواسته و بایسته
۱۲ دانه چوب تره کف بایسی
جانانه دادش .
پروفسور در این زمینه گفت :
(برای خاطر برانگیز
است که بعد از آن لت مفصل
همین که معلم مضمون درس را
شروع کرد و یک سوال را روی تخته
نوشت و گفت : این سوال را کسی
حل می کند . من با جرئت بدون
آن که حتی به پیشانی پیام
بر خواسته سوال را تکمیل حل کرده
د و باره به حاتم نشستم .
معلم مضمون که خوشحالی
فرادانی تشخیص کرد به بود
تقدم آمد ، روزم با بوسید و سیبی را
که در دستش بود برای داد رویه
همین ها هم کرده گفت :
(این بچه یک بچه بد کرد و
است . ببینید همین لحظه او را
لت کردم ، اما هیچ به روی خود
نیارزد و دیگر این که بعد از ۱۵ روز
غیر حائسری باز هم توانست بدون
غلطی سوال درس ترا حل کند .
آخرین بچه))
پس از آن روز دیگر هرگز بر
حائسری نکرد . با درجه اول صنف
ششم یعنی دوره مکتب ابتدایی
کننگار را به پایان رساند .
از آنجا راهی کابل شد . علاقه
داشت در لیسه استقلال شامل
شود زیرا شنیده بود این لیسه
شاگردان بسیار لایقی دارند . ولی
ضعف انتادی توانش نداد .
به جای لیسه استقلال شامل
مکتب پرستاری شد ، چونکه این
مکتب برای شاگردانش لیلیه
داشت و ماهیار . انسانی هم
معانی .
درس های مکتب پرستاری -
برای او بسیار اندک بود

لذا در بهلوی این کتاب های
درس ناکولته طب کابل چون
امراض ساری ، پرازیولوژی و غیره
را مطالعه می کرد .
روزی استاد ریاضی مکتب
پرستاری او را در لیلیه مصروف
خواندن کتاب ناکولته می بیند ،
ازش می پرسد :
چرا درس های مکتب رانسی
خوانی ؟
درس های مکتب بسیار کم
استه آنها را خلاص کرده ام .
استاد نظام الدین خان
باشنیدن این کپ تعجب می کند
در ضمن تشویق ازش می خواهد
د ر اوقات فراغتش زبان انگلیسی
بخواند تا استفاد بیشتر تواند ،
نه کتاب های ناکولته را .
این سخن به دلش نمی نشیند
کتاب امراض ساری را د و باره
صاحبش بر می گرداند و بایس
اند از کردن چند ماه معاش
لیلیه برایش کتاب خود آموز
انگلیسی می خرد و آنرا به کسک
استاد آن مکتب تعقیب می کند .
علاوه اس به آموزش زبان
انگلیسی بیشتر می شود تا آنجا که
در ختم صنف ۲ گاه رخصتی های
زمستانی فرا می رسد از رفتن بخانه
و د هکده اش می گردد و می خواهد
سه ماه رخصتی را کمال زبان
بیاموزد . ولی زود متوجه می شود که
د ر زمستانه لیلیه بسته است
و او چگونه می تواند نانش را بدست
آرد .
تا آنکه فرادانی را انگلیسری
می شود .
روزی بعد از کرب به سوس می
زند ، قلم و کاف می گیرد و می نویسد
برای است نفاخانه علی آباد سوس
نویسد و تقاضای علی آباد سوس
شاملش سازند چون در برابرس
سه وقت نان بدون معانی
سرطیب علی آباد و کتور
عبد الفیض رسول امیری د همد
و او در لایرا خوار امرا د اخله
توایل می شود .
یک ماه از کارش در لایرا توار

چه غرض ؟ نور
شان تشویق
لا براتواری را
آنها عملاً نتوان
واد رار را در
مطالعه نمود
کردند .
و چند روز
باد انش تنه
از شفاخانه مر
عسکری معاف
وی درجه
به آموزش لسا
از گذشت سه
آغاز گردید و
به خویش می تو
صحبت کند .
در جریان
معاشش ماه
جمع آوری کرد
بوت خرید .
(وقتش
کردم بسیار
دست داد ،
چندین بار
کرده ارد
زیرا اولین
نویسنده
در جریان
گردان مکتب
عقلی شانه
انجام می
عقلی و صبی
از پرستاران
آباد کارش
که پس از
نوزد و بیایا
و بدی شای
پس از
مکتب پر
به پایان
هش همار
و پس صح
کرد .
آنجا
معانی و
داشت که
میشد .
نی گذرد که این خاطره برایش
ایجاد می گردند .
(تمام اکثران سر ویس
داخله که همه متخصصین بودند
پس از معاینه مریمان ، در اتاق
لا براتوار که نسبتاً بزرگ بود
می نشستند و درباره مریم های
شان صحبت می کردند .
یک روز اکثران را جمع به یک
مریم که می خواست با گرفتن
تصدیق مبتلا بودن به مریم شکر
از خدمت عسکری معاف شود -
صحبت می کردند .
یکی از متخصصین گفت :
با وجودی که معاینات لا براتوار
تواری ، مریم را مثبت نشان
می دهد ، اما نسبت این که
امراض و علائم مریم شکر نزد بیمار
موجود نیست ، من فکر می کنم
این مریم دروغ می گوید و برای
فریب دادن ما در ادرا خود
بر می آید از د .
متخصصین دیگر همه تایید
کردند که شاید همینطور باشد .
ومن که در لا براتوار کار می کردم
و متوجه حرف های اکثران بودم
بدون آنکه به آنها چیزی بگویم
اولاً ادرا را این مریم را گرفته
معاینه کردم ، و ندیدم مریم شکر
دارد .
پس ادرا را یک شخص سالم
را گرفته در بین آن قصد بوره
اند اختم تا ببینم آیا باز هم نتیجه
مثبت است .
ولی با تعجب مشاهده کردم
که اگر در بین ادرا بوره انداخته
شود هیچ تعامل نمی دهد
و نتیجه منفی می باشد .
فرد ای آن روز که باز و کتوران
د را براتوار جمع شدند و در ساره
این مریم سخن را آغاز کردند
من درون صحبت آنها د رسید .
گفتم : این مریم صد بیصد مریم
شکر دارند .
همه از این حرفم به خنده
انتهای گفتند :
اوه بچه ، تو هنوز صنف ۲
مکتب استی ، ترابه این حرفها

نمی گذرد که این خاطره برایش ایجاد می کرد.

۱) تمام دکتران سرویس داخله که همه متخصصین بودند بر اساس معاینهٔ مریضان، در اتاق لابراتوار که نسبتاً بزرگ بود نشستند و دربارهٔ مریض‌های آنان صحبت می کردند.

یک روز دکتران راجع به یک مریض که می خواست با گرفتن صدیق مبتلابودن به مریض شکر زخم متعسکری معاف شود - صحبت می کردند.

یکی از متخصصین گفت: با وجودی که معاینات لابروار واری، مریض را مثبت نشان ندهد، اما نسبت این که همایش و علاج مریض شکر نزد بیمار وجود نیست، من فکر می کنم بین مریض دروغ می گوید و برای ریپ دادن ما در ادراخ خود دروغ می اندازد.

متخصصین دیگر همه تأیید زدند که شاید همینطور باشد.

ومن که در لابراتوار کار می کردم متوجه حرف‌های دکتران بودم دون آنکه به آنها چیزی بگویم.

ولا در این مریض را گرفته معاینه کردم، دیدم مریض شکر دارد.

بعداً در تاریخ شخص سالم را گرفته در بین آن قصد بوره نداختم تا ببینم آیا باز هم نتیجه مثبت است.

ولی با تعجب مشاهده کردم اگر در بین ادراخ بوره انداخته بود هیچ تعامل نمی دهد نتیجه منفی می باشد.

فرد ای آن روز که باز دکتران را لابراتوار جمع شدند و دربارهٔ این مریض سخن را آغاز کردند من درون صحبت آنها دیدم و تمام این مریض صد صد مریضی می کردند.

همه از این حرفم به خند و خند و گفتند:

اره بچه، تو هنوز صنف ۷ کتب استی، تریه این حرفها

چه غرض؟ فوراً قصه را بر سر ای شان تشویح نموده نتیجه لابراتواری را نشان دادم. وقتی آنها عملاً نتایج تعامل بسوره واد را را در تحت میکروسکوپ مطالعه نمودند، سخن را تأیید کردند.

و چند روز بعد، آن مریض با داشتن صدیق بیماری شکر از شفاخانه مریض و از خدمت عسکری معاف گردید.

وی در جریان کار در لابراتوار به آموزش لسان ادامه داد. بعد از گذشت سه ماه، باردیگر مکاتب آغاز گردید و او در صنف (۸) به خوبی می توانست انگلیسی صحبت کند.

در جریان این صنف بسول معاشش ماهوار (افغانی) را جمع آوری کرده برایش یک جوره بوی خرید. خود می گوید:

«وقتی بوی های نوری بجا می کردم بسیار احساس خوبی برایش دست داد، در جریان را مرفتن چندین باره بوی های نگماه کرد. از بدن آن لذت می بردم زیرا اولین بار بود که بوی های نوری شنیده بودم.»

در جریان صنف هشتم، نشا گردان مکتب پرستاری کارهای عملی شانوار شفاخانه علی آباد انجام می دادند و او در سرویس عقلی و معنی توظیف بود. یکی از پرستاران فرانسوی که در عملی آباد کار می کرد از وی تقاضا نمود که پس از ختم مکتب، جای دیگر نرود و بیاید در سرویس عقلی و معنی شامل کار شود.

پس از آن که در سال ۱۳۲۵ مکتب پرستاری را با درجه عالی به پایان رساند به اساس خواست همان نرس، به کار در سرویس و بصحت روانی علی آباد آغاز کرد.

آنجا ماهوار (۹۰) افغانی معاش و (۵۰) افغانی مسلکی داشت که ماه (۱۴۰) افغانی میشد.

در ختم هرماه تمام بول معا - شش را بدون آن که یک افغانی هم برای خود بگیرد به فامیلش می فرستاد، چون می دانست که پدرش در وضع نامساعد اقتصادی قرار دارد.

و خود شازنان شفاخانه که رسماً برایش حواله بسود استفاده می کرد و لباسش را پدر تهیه میداد.

در ضمن آنکه با مکالمه روزمره با آنها، آهسته آهسته زبان فرانسوی را آموخت، نظیر به استعداد شایسته با آنکه در هر هولو کارهای پرستاری بسا برونیسوران افغانی و فرانسوی به صنف‌های مختلفه، طب کابل بروند و در استادان را فرا بگیرند. ولی این به طور براهند بود.

یک روز در صنف اول می رفت و روزی دیگر در صنف ۳ و حتی در - صنف بالاتر (۴ و ۵) می نشست و به درس گوش فرامی داد.

در سرویس هم تانیه‌های شب برای مریضان خدمت می کرد؛ و آنقدر ریاضت کاری نمود که پس از رفتن سرپرستار فرانسوی به کنوش، وظیفهٔ سرپرستاری سرویس را به او دادند. با صد - قت کامل و صلاحیت زیاد به کارش دوام داد.

روزانه ۸۰ مریض عقلی و معنی را شخصاً کنترل کرده بر سر ای یک یک آن دواها را رسانده - تطبیق می کرد و هرگز از این کسار بکنواخت خسته نشد.

سرکارش با مریضان از یکسو زد و کشوران از سوی دیگر، علاقه مند مسلک طلبانش ساخت و تصمیم گرفت که اکثر طب شود.

پس از دوسال کار پرستاری در علی آباد، روزی از دوکتور عبد الرحمن محمودی که در سرویس عقلی و معنی ایفای وظیفه می کرد، پرسید من چقدر می توانم مریضان را معاینه نمود. نسخه بد هم؟ و دکتر محمودی گفته بود:

وقتی که فاکولتهٔ طب خوانی راه‌های را جستجو کرد تا شامل طب شود. بقیه در شمار آینده.

سباوون

هنرمندان

سال را

انتخاب

میںماید

کارگردان فلم

هنرمند سینما

آواز خوان

و کمپوزیټور

مورد علاقه تان

کیست؟

نظرتان را برای

مانگارید!

کوش مجلهٔ سباوون

پاریش ۱۰۶

قلبه ما

زنده تيامه پرافتخار و افتخار و افتخار و افتخار و افتخار



داکتر غضنفر
هر پوهنتون امر -
یکای بیروت ،
از میان محصلین
پنجاه کشور جهان
حایز مقام اول
گردید .

استاد غضنفر
در صنف سوم
فاکولته طب
عضو گروپ معا -
لجوی و تحقیقا -
تی پروفیسوران
بود .

دانشمند
افغانی یک زن
فرانسوی را از
مرگ نجات داد

این که، در رشته اجتهادات اول
نمره صوری کامیاب گردید .
سال آینده هم صنف دهم
و یازدهم برای رشته ساینس وجود
نداشت ، ولی او که تصمیمش را
گرفته بود به وزارت معارف هر صنف
داد که میخواهد صنف دهم
و یازدهم ساینس را امتحان سوبه
بدهد و شامل صنف دوازدهم گردد .
وزارت امر داد و او در رسدت
دو هفته ، هر دو صنف را امتحان
داد ، و باقی سال را در صنف ۱۲
در لاس خواند .
خودش یک خاطره اش را در
جریان امتحان چنین بیان کرد :
(وقتی امتحان های مضامین
دیگر را سبزی کردم و نوبت مضامین
فزیک رسید ، همه برایم گفتند

او که مکتب را تا صنف ۸ خوانده
بود ، باید صنف ۱۲ را ختم میکرد
تا به طب گرفته میشد .
هر صنف نوشت تا شامل شبی
لیسه سید جمال الدین افغان
شود .
پس از طی مراحل ، شامل
شبی شد و همزمان از طرف روزبه
کارپستاری در شفاخانه دوام
میداد .
وقتی در شبی ، صنف های
شان تعیین گردید ، همان سال
به جزیک نفر هیچکس حاضر رشته
ساینس نشد و صنف ساینس لغو
گردید .
اوجیبور صنف نهم را در چش
اجتهادات خواند ، ولی خالص

من که در گوشه از صنف
مصرف نوشتن جواب سوال
فزیک بودم یکبار متوجه شدم
استاد درباره اندازه زاویه
از شاگردان صنف ۱۲ سوال
- زاویه را با چی اندازه میگیرند

فکرهای جوانان

ده تیرماه پرافتخار، (دو آنگونه عظیمی و فیسور، اوقات)

محمد ظاهر ابروی



در کلاس درس، دانش آموزان در حال انجام آزمایش علمی هستند.

به درجه -
به گراد -
ولی استاد به تکرار می پرسید
که در مثلثات اکثر زاویه را
به چه اندازه می کنند ؟
همه شاگردان خاموش ماندند
استاد باز سوال را طرح کرد اما کسی
جواب نداد .
من که نمی از سوالهایم راحل
کرده بودم . قلم را گذاشته دستم
را بلند کرده گفتم : من بگویم .
استاد که خیلی خنده اش گرفت
بود گفت :
لایک که به دلت ارمان نماند .
جواب دادم :
در مثلثات اکثر زاویه را به
رادیان اندازه میکنند .
باشنیدن این جواب ، استاد
واقعاً خوشحال شد . نزد آمد
پارچه ام را گرفته گفت : برو بچیس
کامیاب شدی ، پارچه ات را بده .
روزی بعد ، آن شاگردان هم صفتی
هایش بودند .
ولی او که فکر کرد احتمال دارد
از شبی لیسه به طب شاملش نکند ،
پس از چند روز در کلاس درس صفت
۱۲ شبی لیسه ، عنوانی وزارت
معارف هر صفت دیگر نوشت
و تقاضا کرد در یکی از لیسه های
عالی مثلاً (لیسه حبیبیه)
شاملش سازند .
شاگردان لیسه حبیبیه ، آنوقت
توسط استادان افغانی و امریکایی
تدریس نمیشد و سطح آموزش آن در

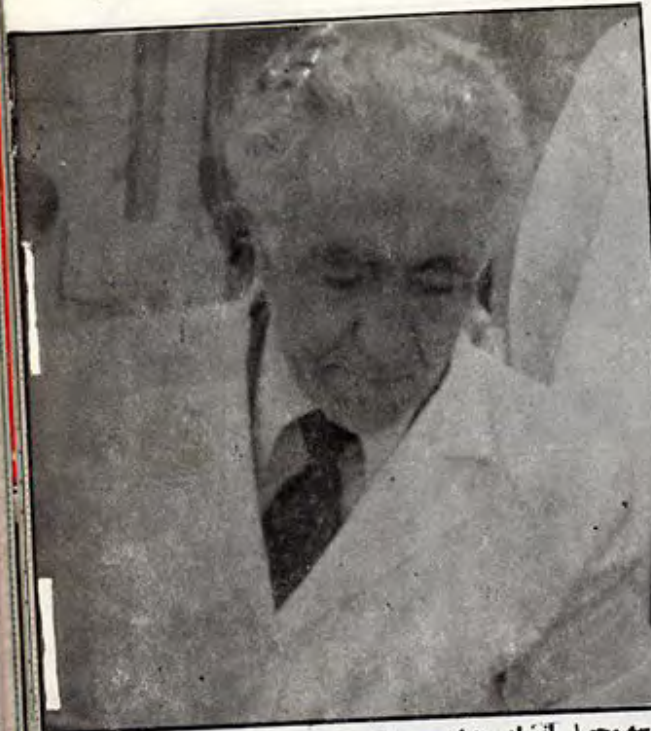
این که، در رشته اجتهادات اول
نمره عمومی کامیاب گردید .
سال آینده هم صفت دهم
و یازدهم برپا رفته ساینس وجود
نداشت ، ولی او که تصمیمش را
گرفته بود به وزارت معارف هر صفت
داد که میخواهد صفت دهم
و یازدهم ساینس را امتحان سوسه
بدهد و شامل صفت دوازدهم گردد .
وزارت امرداد و او در مدت
دو هفته ، هر دو صفت را امتحان
داد ، و باقی سال را در صفت ۱۲
در لس خواند .
خودش یک خاطره اش را در
جریان امتحان چنین بیان کرد :
(وقت امتحان های مضامین
دیگر اسیری کردم و نوبت مضمون
فزیک رسید ، همه برآم گفتمند ؟

که این معلم بسیار سختگیر است
شاید ناکام شوی ، اما من به ایمن
حرف هاتوجه نکردم به اساس
امراداره رفت نزد استاد ، تا از من
امتحان فزیک بگیرد .
استاد که همان لحظه در صفت
۱۲ درس داشت و آنجا مضمون
مثلثات را تدریس میکرد ، مرا با خود
به صفت ۱۲ ساینس برد . برایم
پارچه امتحان و سوالات را داد
خودش ضرورتاً پس شاگردان
شد .
من که در گوشه از صنف
مصرف نوشتن جواب سوالات -
فزیک بودم یکبار متوجه شدم که
استاد درباره اندازه زاویه ها
از شاگردان صفت ۱۲ سوال میکند :
- زاویه ریا چی اندازه میکنند ؟

صفت ۸ خوانده
را ختم میکرد
شامل شبی
دین افغان
شامل
از طرف روزنه
فانه دوام
صفت های
همان سال
حاضر رفته
ساینس لغو
نعم را در پیش
ولی جالب

دانشگاه

محمد ظاهر ايوبي بقیه از شماره گذشته



۳- در جریان خون مریضان در - عملیات های بزرگ، از آن جمله عملیات های جراحی قلب.
 ۵- اجرای تست (دی-اسز-سایلوژ) در مریضان محرقه و سپروز که از نتیجه سو جذب غذایی تولید شده بود.
 ۶- دریافت تاثیر (PH) (تیزابیت و قلویت) بالایی جذب آهن در معده ورودی ها.
 ۷- تعیین (اینولین) در - پلازما دراز.
 - محترم دکتر فخر، لطف نموده بگویند به کدام زبان ها آشنایی دارید.
 - من به این هفت زبان میتوانم تکلم کنم و نویسم: دری، پشتو، انگلیسی، روس، فرانسوی و آلمانی.
 - ببخشید برونیسور، آیا گفته میتوانید که جالب ترین خاطره تان در طول دوره تحصیل شما در بوهندتون امریکایی بیروت چیست؟
 - (بلی، جالب ترین خاطره اینهاست: ۱- من با وجودی که محصل صنف سوم فاکولته طب بودم، در گروه معالجویی و تحقیقاتی پرونیسوران عضویت داشتم. بقیه در صفحه (۶۶)

هر سه محصل افغانی شامل بودند.
 در ختم سال اول، نتایج امتحانات تمام محصلان که از کشور های مختلف آنجا آمده بودند ارزیابی گردید که در نتیجه در میان هزاران محصل از (۵۰) کشور جهان، افغانستان جایز مقام اول گردید.
 بعد از آن، هر سال که محصلان خارجی به این بوهندتون شامل می شدند از آنها امتحان دخول گرفته میشد، به جز شاگردان لیسه حبیبیه افغانستان.
 حضرت در آنجا ((۸)) سال تحصیل کرد و در ضمن درس - فعالیت ها و تحقیقات متعدد علمی را انجام داد که چند تای آن قرار زیرین یاد داشت میشود:
 ۱- تجربه عملی برای تعیین ثابت ((بلانک)) با تطبیق معادله فوتو الکتریک ((انشتاین))
 ۲- تعیین ارسنیک در جگر، در واقعات سمات با این ماده و دریافت تشابه تعاملاتی بسموت و فاسفور در این نوع سمات.
 ۳- دریافت علت رسوب فسفات در مغز.
 ۴- ساختن PH، مپتونصب

سطح عالی قرار داشت. بد برومکتب ((دارسن)) نیز بوقت که شاگرد شیمی مستقیم" به صنف ۱۲ لیسه حبیبیه شامل شود. لذا تصمیم گرفتند که صنف ۱۱ را از امتحان بگیرند.
 او حاضر امتحان شد و با به دست آوردن نمرات عالی شامل صنف دوازدهم گردید.
 در صنف شان ۲۶ نفر درس میخواندند و قرار چنین بود که هر کس به درجات اولی هم دست یابد به خان فرستاده میشود.
 در ختم سال از ۳۶ نفر صرف ۸ نفر کامیاب شده بودند و او در آن میان دوم نمره بود.
 می خواستند در رشته انجینیری به خارج فرستند، ولی از سخت نیک، در این فرصت وادی هلمند از وزارت معارف تقاضا کرد که چند سال بعد برای شفاخانه تحت ساختمان خود به دکتر فرستادند.
 لذا وزارت او را (به گفته خودش که نتیجه داکتر بود) یاد و تفسیر دیگر به طب کاندید کرد و به بوهندتون امریکایی بیروت به لیسان فرستاده شد.
 در بوهندتون مذکور هم چنان بود که محصلان کاندید طب باید دو فاکولته بخوانند، سه سال ساینس و ((۵)) سال طب.
 از میان هزاران محصل، ۶۰۰ نفر کاندید طب شدند و شامل فاکولته ساینس گردیدند که در آن جمله

- به درجه - به گراد - ولی استاد به تکرار می پرسید که در مثلثات اکثر زاویه را به چه اندازه می کنند؟ همه شاگردان خاموش ماندند استاد با سوال راطرح کرد اما کسی جواب نداد.
 من که نمی از سوالها می راحل کرده بودم. قلم را گذاشته دستم را بلند کرده گفتم: من بگویم.
 استاد که خیلی خنده اش گرفته بود گفت: لایکوک به دلت ارمان نمائند. جواب دادم: در مثلثات اکثر زاویه رایسه را دیان اندازه میکنند. یا شنیدید این جواب، استاد را تعجب خوشحال شد. نزد آمده ارچه ام را گرفته گفت: برو ببینیم. مهاب شدی، پارچه ات را بده. روز بعد آن شاگردان هصنفی را پیش بودند.
 ولی او که فکر کرد احتمال دارد شیمی لیسه به طب شاملش نکند، از چند روز در سن در صنف شیمی لیسه، عنوانی وزارت ارف هر ضه دیگر نوشت تا شاگرد در یکی از لیسه های ن مثلاً (لیسه حبیبیه) ملش سازند.
 ناگردد ان لیسه حبیبیه، انوقت بعد استاد ان افغانی و امریکایی پس میشد و سطح آموزش آن در

برق‌له‌های دانشی معاصر

بقیه از صفحه (۱۳)

۲- در یکی از روزها یک زن جوان فرانسوی را که یاخوردن دواهای زیاد خواب آروسی خوابت خود کشی کرد و دکتران شفاخانه فرانسوی هان ریویوت نظر داده بودند که این زن تلف شده و هیچ امکان تدابیر آن نیست، به حالت کوما به شفاخانه مربوط بوهندتسون ما آوردند، آنهم به خاطر کسدر سرد خانه شفاخانه نگهداری - کرد و تا چند آن الی انتقال به فرانسه خراب نشود.

وقتی این زن را به شفاخانه ما آوردند، پرونیسوران گسرد تحقیقاتی و معالجاتی باهم مشوره کردند:

از آنجایی که مرض به احتمال قوی تلف می شود باید ماهم آخرین تلاش‌های خود را برای این تانی انجام بدیم تا اگر کسکی بتوانیم همه قبول کردیم.

مرض ساعت ۲ صبح به عملیات خانه انتقال داده شد و آوری را آغاز نمودیم.

بعد از چندین ساعت تلاش و تکمیل معاینات لابراتوری یکبار پرونیسوری که رهبری گروه را به عهده داشت، با برونزها گفت:

ما این مرض را نجات داده نمی توانیم، زیرا تمام کمک‌ها اگر اردست ما ساخته باشد، اجسرای دوکار مشکل از توان ما نیست:

یکی آنکه PH خون ایشان منفراتی ختم عملیات هر لحظه - بدون وقفه - کنترل کرده نمیتوانیم و در دستگاری را که خون را تصفیه میکند، طوری که لازم است مراقبت نمی توانیم، زیرا در هر ساعت باید ۲۰۰ لیتر مایع تبادل کند.

همه گروه فکین شدند، اما من که قیلا در این زمینه - برای تحقیقاتی را انجام داده بودم، برای پرونیسور گفتم:

اجرای این دوکار را من به عهده میکنم. پرونیسور تمام اعضای گروه را خیلی ها خوشحال شدند.

چند روز کار تدابیر را که ساعت ۷ شب آغاز نمودم، بودم، در روز دهم مرض که کاملاً در حالت کوما - صبح فرزندانت ساعت ۴ صبح چشمانش را باز کرد، ساعت

۱۱ قبل از ظهر توان کپ زد - پانت وساعت عصر روی بسترس نشسته با ما صحبت میکرد. پس از آن که از شفاخانه رخصت شد و از عمل خود کتسی این هم سخت پشیمان و از جانی خیر شده بود که در شوارترین کارنجات اورژانس انجام داد، هر هفته به دیدن من می آمد و دسته گل تقدیم میکرد (۱۰)

دو دکتر و فاضل در سال ۱۳۴۰ بوهندتسون امریکایی بیروت را بعد از سه اول نمره عمومی به پایان رسانید و در همین سال همان امریکایی به تابه تحصیلات عالی تبریز از او بعداً چنین افزود:

«بعد از فراغت از بوهندتسون امریکایی بیروت، در بوهندتسون (هارورد) امریکاییه حیت معاون تحقیقات مقرر شدیم.

تحقیق اول من در مورد تاثیر سیر چای بر بی درمالیکول، بالای استحکام رابطه کارسن با هایدروجن در همان مالیکول بود.

نتیجه مطالعات در و نشریه بین المللی به چاپ رسیده است.

پژوهش دیگر در مورد جدا کردن انزیم (کاربونیک انیدراز) کربوات خون انسان و تعیین مقدار ساختمان حلزون - آن بود.

به این ارتباط برای پنج هزار دانشمند خارجی کنفرانس دادیم. در سال ۱۳۴۱ به کابل برگشتم و حیت بوهندی در شعبه جوشیمی، آنکه طب شامل کسار شدم. تا سال ۱۳۵۰ آن سمت را بدوین داشتم.

درین مدت روی هیپوگلوپین های غیر طبیعی تحقیقات نمودم که منتج بدریات مبلغ (۲۰۰۰۰) دلار کردید. تمام این پول را برای تجهیز شعبه جوشیمی سازمان ولوات خریداری کردم که تا حال موجود است.

همچنان در ستگاه سیرم سازی راس شفاخانه ملی آباد (با پول شخصی) هم ایجاد دستگاهی واکسین به مبلغ (۲۰۰۰۰) دلار خریداری زنجیر کردم که از سال ۱۳۴۶ تاکنون حیات هزاران هزار هموطن ما را

از نجات داده است. در طول این سال‌ها، بحیث امریکایی تحقیقات علمی بوهندتسون کابل و در برتری بوهندی طب نیز ایفای وظیفه کرده ام.

از سال ۱۳۵۱ برای مدت دو سال رئیس موسسه صحت عامه بودم که درین جریان، به تعداد (۱۶) لابراتوار در شفاخانه ها مرکز صحت عامه ساختم.

سالهای ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ را بحیث رئیس بلان وزارت صحت عامه ایفای وظیفه نمودم که در آن مدت شفاخانه جمعی - شفاخانه ولادی ملالی زیر بنشون ستان مرکزی وزارت صحت عامه و مکتب نوسنگ را تدارک گذاشتم.

از سال ۱۳۵۵ الی ۱۳۵۶ به حیت رئیس امور فارسی وزارت صحت عامه اجرائی وظیفه کردم که در این مدت یک تعداد دواخانه های دولتی را ایجاد نمودم - هر روز در مقابل اکثر شفاخانه ها دیواری وجود نداشت.

همچنان بلان تولید و پراکنش کشور از مبلغ نیم میلیون افغانی به شش میلیون افغانی بلنشد برده و نیز بلان دیو (جنسک) را که قبلاً طرح شده بود بمرص اجرا فرزادیم.

در ۱۱ اسد سال ۱۳۵۷ - زندانی شدم، طوری که ۲۵ روز مکمل تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشتم و در اثر آن یک انگشت دستم شکسته است.

(پرونیسور انگشت متوسط دست چپش را بمن نشان داد که از اثر شکنجه کی در آن سوراخ شکل ایجاد شده است.)

در اواخر سال ۱۳۵۶ بار دیگر برای مدت شش ماه زندانی شدم.

از سال ۱۳۶۰ تاکنون بحیث استاد در فاکولته طب کابل ایفای وظیفه میدانم و در رهروی آن جهت رشد امور صحت عامه کشور معروض فعالیت های علمی در سطح ملی و بین المللی است.

شغلی پرونیسور، نه اخیراً تحقیق علمی یکی از دانشمندان امریکایی را تصحیح نموده ام پس اگر در زمینه توصیحات ارائه فرمایید.

هنگامیکه چاپ سوز هم

کتاب (فزیولوژی طبیی) (Medical physiology) تألیف (V. Mountcastle) که یک دانشمند سابقه دار امریکایی بوده و در مطالعات فزیولوژی سیستم عصبی در تمام دنیا رقیب ندارد بدست رسیده و آنرا مطالعه کردم.

در یکی از مباحث آن متوجه شدم - مطالعاتی نموده پس نتیجه دست آنرا از طریق صحت به مؤلف فرستادم.

اگر در مورد صحبت یاد شده رونق بیاندانید - من بحث اساسات ریاضی فزیولوژی (جره) را که نویسنده در مورد اشتباهاتی داشت و پیش از (۲۰) صفحه را احتوا می کرد تصحیح نمودم.

واکنش نویسنده در زمینه چه بود؟ پس از ارسال تصحیح آن - نوشته، مؤلف مذکور نامه برایم فرستاد و در ضمن تشکر، وعده داده بود که در چاپ آینده این اصلاح را در نظر خواهد گرفت.

دانشمندی همتای کشور ما، بوهندی و دکتر فاضل نعلانی هم علاوه بر اینکه بحیث استاد و آمر در پراکنش جوشیمی انستیتوت طب کابل ایفای وظیفه میداد در زمینه های متعدد دیگر فعالیت های چشمگیری دارند که درین زمینه ها بیشتر است حرزهای چند تن از استادان را بخواهیم:

پوهنوال و دکتر سید حسن بها رئیس انستیتوت طب کابل:

محترم بوهندی فاضل، یکسی از استادان لایق، کارم و سر تلاش انستیتوت طب بوده، وظیفه شناس و حاضر شدن به موصل معینه در کمپون های رهبری انستیتوت و شورای علمی یکی از حاضر مهم تیان میباشد.

ایشان نه در حیطات علمی و تربیتی انستیتوت طب کابل، بلکه در اکثر وظایف علمی و تحقیقاتی خارج انستیتوت هم همکاری دارند که از جمله است رهبری پروژه ملی مواد آموزشی صحت مربوط وزارت صحت عامه، و لابراتوار ایدس.

پوهنوال سید حسن بها:

استاد گرامی و دکتر صحت در ترتیب و تنظیم کتاب انستیتوت طب کابل صحت زیاد به خرج داده و تمام مطالب به نوبت بین علمی نموده که به همین لحاظ انستیتوت طب کابل بحیث رهبر صحت ملی از طرف صحت جهان شناخته شده است.

کتابخانه طب کابل پرونیسور فاضل نعلانی یک صد و شصت و چهار کتاب علمی، از جمله صحت کتابخانه هان کشور است.



دو دکتر و فاضل همین اکنون کمپون (تجدید نظر در انستیتوت دولتی طب کابل به عهده دارد.

محمد معصوم احمد پاز پوهنوال سید حسن بها

فاضل، نخستین مرکز طباطباعت عصری و مجهز از طریق سازمان صحت جهان به انستیتوت کنگ کردید که یکی از مجهزترین مطابع در کشور میباشد.

این مطبوعه قدرت چاپ از ده هزار صفحه را در دست دارد. به شکل رنگ دار بوده و کیفیت های آن بوسیله کمپون اجرائی فعالیت میدارد.

پرونیسور عزیز ما فاضل (از ۴۵۰۰۰۰) دلار برای طب کنگ جهانی جلب کرده

شمسه ارفند پوزل آمریکاییان طب کابل

استاد گرامی و دکتر صحت در ترتیب و تنظیم کتاب انستیتوت طب کابل صحت زیاد به خرج داده و تمام مطالب به نوبت بین علمی نموده که به همین لحاظ انستیتوت طب کابل بحیث رهبر صحت ملی از طرف صحت جهان شناخته شده است.

کتابخانه طب کابل پرونیسور فاضل نعلانی یک صد و شصت و چهار کتاب علمی، از جمله صحت کتابخانه هان کشور است.

ای دانشی معاصر

از برگ نجات داده است . در طول این سال ها ، بیعت آمریزه تحقیقات علمی بوهندسون کابل و سایر تدریس بوهندنی طب نیز ایضا وظیفه کرده ام .

از سال ۱۳۵۱ برای مدت دو سال رئیس موسسه صحت عامه بودم که در این جریان ، به تعداد (۱۶) لابراتوار راه رشفادخانه ها و مراکز صحتی فعال ساختم .

سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵ را بحیث رئیس بلان وزارت صحت عامه ایضا وظیفه نمودم که در آن مدت شفاخانه جمعوری - شفاخانه ولادی ملالی نیز بنسبت ستان مرکزی وزارت صحت عامه و بنکب نوسنگ راه رشفادخانه ایسان ۱۳۵۵ الی ۱۳۵۶ بحیث رئیس امور فارسی وزارت صحت عامه ایمرای وظیفه کردم که در این مدت یک تعداد دو واخان ها و دولتی را ایجاد نمودم زیرا هنوز در مقابل اکثر شفاخانه ها دیوی ادویه وجود نداشت . همچنان بلان تولید ادویه ها بنسبت کشور از مبلغ نیم میلیون افغانی به شش میلیون افغانی بلنشد .

برده و نیز بلان ادویه (جنسیک) را که قبلا طرح شده بود بمعرض اجرا فرزادادم .

در ۱۱ امد سال ۱۳۵۷ زدن شدیم طوری که ۲۵ روز مکمل تحت شد بدترین شکله ها قرار داشتیم و در اثر آن یک انگشت دست شکسته است .

در اوایل دهه شصت متوسط دست چپم را بمن نشان داد که زانتر شکسته کی در آن سوز شکل ایجاد شده است .

در اوایل سال ۱۳۵۶ بار دیگر برای مدت شش ماه زندانی شدم .

از سال ۱۳۶۰ تاکنون بحیث استاد در فاکولته طب کابل ایضا وظیفه میدادم و در رهروی آن جهت رشد امور صحت عامه کشور بصرف فعالیت های طبی در سطح ملی و بین المللی است .

شاملی پروفسور ، شفاخیرا تحقیق علمی یکی از دانشمندان آمریکایی را تصحیح نموده پسند کردن زمینه توضیحات ارائه بخروا پسند .

همچنانکه چاپ سوز هم

کتاب (فیزیولوژی طبی) (Medical physiology) تألیف (V. Mountcastle) که یک دانشمند سابقه دار آمریکایی بوده و در مطالعات فیزیولوژی سیستم عصبی در تمام دنیا رقیب ندارند در یکی از مباحث آن متوجه اشتباهاتش شدم ، مدتی در این جهت فعالیت نمودم سپس نتیجه دست راست آنرا از طریق پوست به مؤلف فرستادم .

اگر در مورد صحت یاد شده روشنی بیاندازید ؟

من بحیث (اساسات ریاضی فیزیولوژی جیره) را که نویسنده مورد اشتباهاتی دانست و پیش از (۳۰) صفحه را ختم نمیکرد تصحیح نمودم .

راگنن نویسنده در زمینه چه بود ؟

پس از ارسال تصحیح آن نوشته ، مؤلف مذکور نامه برایم فرستاد و در ضمن تشکر ، رسیده داده بود که در چاپ آینده آن اصلاح را در نظر خواهد گرفت .

دانشمندی هفتاد کشور ما ، بخواهند و دکتر فاضل نعمت الله هم علاوه بر آنکه بحیث استاد و آمر دینار صحت بوهندنی استیثوت طب کابل ایضا وظیفه میدارد در زمینه های متعدد دیگری فعالیت های چشمگیری دارند که در این زمینه ها بیشتر است حرفهای چند تن از استادان را بخوانیم :



پوهنوال سید حسن پهلوان

پوهنوال داکتر سید حسن پهلوان
رئیس استیثوت طب کابل :

محترم پوهاند فاضل ، یکسی از استادان لایق ، کارنام و سر تلاش استیثوت طب بوده ، وظیفه شناسی و احساس شدن به موجد معینه در کمسیون های رهبری استیثوت و شورای علمی یکسی از عناصر مهم آن میباشد . ایشان نه تنها در حیات علمی و تربیتی استیثوت طب کابل ، بلکه در اکثر و شاید علمی و تحقیقاتی خارج استیثوت هم همکاری دارند که از جمله است رهبری پروژه ملی مواد آموزشی صحت مربوط وزارت صحت عامه ، و لابراتوار ایسان

پای از گلیم...

بقیه از صفحه (۷۳)

و اما این اشیا قد پس مادام - سوسو باد بدن آرزوستد ی میزند . او روزی با آوردن یک جسم جسم که میتوانست چند ربه گویند را با سبانی کند این مشکل را حل کرد . مادام سوسو وقتی سگ را بد از خوشی و شوق فریاد برآورد .

خداها ! جقدر عالی و با عظمت است !

خانم سوسو با خوشی تان آنقدر ؟

طیما ، حتی پیش از حد انتظار .

آیا بدرتان میخورد ؟

کاملا ، برای اولین بار است که چنین سگی را می بینم !

نامش چیست ؟

کاروان گلیس .

حیف !

چرا خوشی تان نیاید ؟

کاروان ! کاروان ! کسا روان صد اینر خواهم کرد . فکر میکنم این نام معری مقبول تر است .

کاروان اینجانبیا ! اما سگ شما بطور بی حرکت ماند و حتی بسوز خود را که بر زمین گذاشته بود هم حرکت نداد .

سوسو با تشکرات زیاد و امتنان قلبی سگ را بد بیعت آنرا ششون کرد ، زنجیر بدلی هم برایش خرید و به تربیت کردنش پرداخت .

البته با ناسوتی که سوسو صدهای زیادی برای انداختن و از اینکه سگ بد در خانه کوچک و محقر یک موجود انسانی هم باید زندگی کند خشکین بود . اما مادام سوسو در برابر اینکه شوهرش - چی فکر میکرد و چی میخواست پس نخواه است بی تفاوت بود . او - بلاخره بعد از این که سگ سلوان مودبانه را فراموشت نمیم گزرت با آن در برابر مردم ظاهر شود . مادام سوسو در این روز بزرگم زنده می خود با قدم ها و اطوار پاک زن اشراقی تمام مبارزه - میوت . او وقتی از خانه برآمد همسایه ها با همان شیوه سابق با او برخورد میکردند ولی مادام سوسو اثر برکسی زیاد لطف روا

میداشت سلامش را حرفه با نکل مختصر سرخواب میگفت و پس مادام سوسو به سختی میزبانست سگ بزرگ و سرکش را که دست نداشت در زنجیر با تنه کشول کند . سگ البته اصلا به این خیال نبود که یک زن - همراهِش میکند رهبره دلش میخواست همان میزد . گشاه لاجوجانه در جاسی استاد و زبانی میخواست با سرودت بد و حتی یک پای به یاد رخت هم نماند که در کارش نیستاد ، باشد و میبود با بلند نکرد ، باشد . بلاخره هریشگی راهم که میدید میخواست است عشقا ، با آن زبورا زبانی با راز و نیاز کند .

مادام سوسو با پشت سر گذشتانند هزار مشکل در حالش که سر با پیش بر خاک و برق آلود بود و دم در بدن نداشت ، بلاخره به مقصد رسید . عقب پای منز نشست و دستش ماند .

رسون بیاید . کاروان که در تمام زنده می اینهمه سوسو صد زرق برق ندیده بود هر دم سوا راحت تر میشد . خانم سوسو سگ را با صبر و تحکم سگ را آرا کند .

کاروان ! آرام باش ! سوسو بنشین ! و اما این حرفها میثورا نصحت سگ را آرام بخازد . این وضع توجه بد بگزان را نیز جلب کرد . خنده ها و کلاه های بنسبت آیین از میزهای همسایه لحظه به لحظه بیشتر بلند تر میشد . مردمان محترم ۳۰ به بطرف سگ بزرگ نگاه بظرف مادام سوسو که همچنان با فرور نشسته میباید هات میفرودخت . میگردند و تبصره های کنسای آیین آنها با آن نداشت .

ببینید سگ خوب است .

چی ظاهر با عظمتی دارد .

جقدر تربیت و مودب است .

خانم ، سگ تان از چی نوع و جنس است .

آقای که این سوال را کردید با سوزی اطرافیان خود چشم زدند . در دست نمیدانم ، زیرا شوهرم آنرا از این امر آواره است .

فکر میکنم البته ای باشد .

چی ! البته ؟

بلی آقا .

خوب نامش چیست ؟

پایه از صفحه (۸۱)

مینویور

خونریزی آسانی :

خونریزی پیش از حد معمول در رهنر زمان خوب نیست و بیشتر در زمان قریب به مینویور . همچو خونریزی ها ممانعت از ریزای پس در تبقی را ایجاد میکند که از جمله می توان کوزناز و بایوس را نام برد این وسیله داکتران تشخیص

درست رهنش خواهد کرد . آغاز جسد خونریزی بعد از توقف بد تر است . همچو خونریزی ممکن ناشی از سرطان رحم یا خوش رحم یا بیماری مشابه آن باشند . در فرجام ، شاید وقایعی هم پیش آید که نخند آنها هنوز هم تخمه تولید کنند در حالیکه ناعده هاستوقف گردیده است .

